

پ.د. اوسپنسکی



ارغنون سوم

سومین قانون اندیشه
کلیدی برای حل اسرار جهان هستی



مترجم:

محمد تقی بهرامی حرّان

سرشناسه:	P.D. Uspenskii اوسپنسکی، پیوتر دمیانویچ، ۱۸۷۸-۱۹۴۷ م.
عنوان و نام پدیدآور:	ارغنون سوم / اوسپنسکی، ترجمه محمدتقی بهرامی حران
مشخصات نشر:	تهران: مصلح، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری:	ص ۴۵۶
شابک:	978-600-7436-79-0
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	عنوان اصلی: Tertium organum
موضوع:	آگاهی - بعد چهارم.
موضوع:	سومین قانون اندیشه.
شناسه افزوده:	بهرامی حران، محمدتقی - ۱۳۱۴ - مترجم
رده بندی کنگره:	۱۳۹۶ الف ۸/الف B۴۲۷۹
رده بندی دیویی:	۱۹۷
شماره کتابشناسی ملی:	۴۷۷۱۳۹۷

خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲
تلفن: ۶۶۴۶۸۸۵۱ - ۶۶۴۰۰۲۲۳

ارغنون سوم
پ. د. اوسپنسکی
ترجمه: محمدتقی بهرامی حران
چاپ سوم: ۱۳۹۸
شمارگان: ۵۰۰ جلد
چاپ: دیبا

شابک: ۰ - ۷۹ - ۷۴۳۶ - ۶۰۰ - ۹۷۸
ISBN: 978 - 600 - 7436 - 79 - 0

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس در نقد و بررسی) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

مقدمه ۱۱

فصل اول ۱۵

چه چیزهایی را می‌شناسیم و چه چیزهایی را نمی‌شناسیم؟ یافته‌های معلوم و مجهول ما. کمیات مجهولی که به جای کمیات معلوم پذیرفته‌ایم. ماده و حرکت. فلسفهٔ تحصیلی به کجا رسیده است؟ این همانی کمیات مجهول $x = y$ و $y = x$ آنچه واقعاً می‌شناسیم چیست؟ وجود شعور در ما و در جهان خارج از ما. ثنوی مذهبی یا وحدت‌گرایی؟ شناخت ذهنی و عینی. علل احساس‌ها در کجا نهفته‌اند؟ نظام کانت. زمان و مکان. مشاهده ماخ. آنچه فیزیکدان در واقع با آن کار می‌کند.

فصل دوم ۳۰

نگرش جدیدی به مسأله کانت، کتابهای هین تن «حس مکان» و تکامل آن. روشی برای تقویت حس بُعد چهارم از طریق تمرین با مکعبهای چند رنگ. مفهوم هندسی مکان. سه عمود. چرا تنها سه عمود وجود دارد؟ آیا می‌توان هر چیز موجود را با سه عمود اندازه گرفت؟ امور فیزیکی مابعدالطبیعی. نشانه‌های وجود. واقعیت اندیشه‌ها. دلایل ناکافی بر وجود ماده و حرکت. ماده و حرکت، مانند «خیر و شر» مفاهیمی صرفاً منطقی‌اند.

فصل سوم ۴۶

از بررسی روابط هندسی در محدودهٔ مکان خود دربارهٔ بعد چهارم چه می‌توانیم بیاموزیم؟ رابطهٔ جسم سه بعدی با جسم چهار بعدی چه باید باشد؟ جسم چهار بعدی به مثابه اثر حرکت جسم سه بعدی در جهتی که در آن

نمی‌گنجد. یک جسم چهار بعدی متشکل از بینهایت جسم سه بعدی است. جسم سه بعدی به مثابه مقطعی از یک جسم چهار بعدی. اجزاء و کل اجسام در سه و چهار بعد. مقایسه‌ناپذیر بودن جسم سه بعدی با جسم چهار بعدی. اتم مادی مقطعی از یک خطّ چهار بعدی است.

فصل چهارم ۵۱

بعد چهارم در چه جهتی ممکن است قرار داشته باشد؟ حرکت چیست؟ هر حرکت شامل دو نوع است: حرکت در مکان و حرکت در زمان؛ زمان چیست؟ حال، گذشته و آینده. نظر وونت درباره‌ی شناخت حسی. جست و جو بر پهنه حیات با چشمان بسته. چرا گذشته و آینده را نمی‌بینیم. امتداد جدیدی در مکان و حرکت در آن مکان. دو اندیشه‌ی مندرج در مفهوم زمان. زمان به مثابه بعد چهارم مکان. ممتنع بودن درک مفهوم بعد چهارم بدون تصور حرکت. تصور حرکت و «حس زمان». «حس زمان» به مثابه حد (سطح) حس مکان. نظر ریمان درباره‌ی تحویل زمان به مکان در بعد چهارم. همین تین و قانون سطوح. اثر به مثابه سطح.

فصل پنجم ۶۹

مکان چهاربعدی. جسم زمانی لینکا شاریرا. صورت جسم انسان از تولد تا مرگ. مقایسه‌ناپذیری جسم سه بعدی و جسم چهار بعدی. مقادیر متغیر نیوتن. غیر واقعی بودن مقادیر ثابت در جهان ما. دست راست و چپ در مکان سه بعدی و چهار بعدی. تفاوت‌های میان مکان سه بعدی و مکان چهار بعدی. نه دو مکان متفاوت بلکه دو شیوه‌ی متفاوت ادراک از فقط یک جهان.

فصل ششم ۷۸

روش‌های پژوهش مسأله ابعاد عالی‌تر. مقایسه میان جهان‌های خیالی دارای ابعاد عالی‌تر. جهان یک بعدی بر روی یک خط. «مکان» و «زمان» یک موجود یک بعدی. جهان دو بعدی بر روی یک سطح. «مکان» و «زمان»، «اتر»، «ماده» و

«حرکت» یک موجود دو بعدی. «واقعیت» و «پندار» بر روی یک سطح. ممتنع بودن رؤیت یک «زاویه». ممتنع بودن درک موجود دو بعدی از عملکردهای اشیاء جهان ما. پدیده‌ها و ذوات معقول موجود دو بعدی. چگونگی امکان درک یک موجود سطح زی از بعد سوم.

فصل هفتم..... ۹۷

ممتنع بودن تعریف ریاضی ابعاد. چرا علم ریاضی ابعاد را درک نمی‌کند؟ ماهیت کاملاً قراردادی تعیین ابعاد به واسطه توانها. امکان تصور تمام توانها روی یک خط. کانت و لوباجوسکی. تفاوت میان هندسه غیر اقلیدسی و فرا هندسه. در صورت صحت نظرات کانت، در کجا باید به جست‌وجوی تبیین سه بعدی بودن جهان پردازیم؟ آیا نباید شرایط سه بعدی بودن جهان را در افزار ادراکی خود، در ذهنمان، پیدا کنیم؟

فصل هشتم..... ۱۰۶

افزار درک‌کننده ما... احساس، تصور، مفهوم. هنر به مثابه زبان آینده. سه بعدی بودن جهان؛ تا چه حد می‌توان تأییدی واقعی برای این بستگی به دست آورد؟ روانشناسی جانوران. وجه افتراق آن با روانشناسی انسان. بازتاب. تحریک‌پذیری یاخته. غریزه. لذت. رنج. تفکر عاطفی. نبودن مفاهیم. زبان جانوران. منطق جانوران. مراتب متفاوت هوش در جانوران. غاز، گربه، سگ و میمون.

فصل نهم..... ۱۲۸

درک جانوران و انسان از جهان. توهمات جانوران و فقدان احاطه آنها بر مدرکات حسی. جهان سطوح متحرک. زوایا و انحناها به مثابه حرکت. بعد سوم به مثابه حرکت. ظهور جهان سه بعدی ما به صورت دو بعدی برای جانوران. جانوران به مثابه موجودات واقعی دو بعدی، جانوران پست‌تر به مثابه موجودات یک بعدی. زمان و مکان یک حلزون. حس زمان به مثابه یک حس مکان مبهم. زمان و مکان یک سگ. تغییر جهان با تغییرافزار ذهنی. اثبات

مسأله کانت. جهان سه بعدی چون یک تصور موهوم.

فصل دهم ۱۴۶

درک مکانی زمان. زوایا و انحنای چهار بعدی در زندگی ما. آیا حرکت در جهان وجود دارد یا نه؟ حرکت مکانیکی و «حیات». پدیده‌های زیستی به مثابه تظاهرات حرکات موجود در مکان عالی‌تر. تکامل احساس مکان. تقویت احساس مکان و تضعیف احساس زمان. تحول احساس زمان به احساس مکان. نارساییهای مشهود در مفاهیم و زبان ما. نیاز به یافتن روشی برای بیان مفاهیم زمان به طریق مکانی. علم در بعد چهارم. جسم چهار بعدی محیط چهار بعدی.

فصل یازدهم ۱۶۱

علم و مسأله بعد چهارم. مقاله‌ای که استاد ن. ا. اوموف در سال ۱۹۱۱ زیرعنوان ویژگیهای خاص مسائل تفکر طبیعی - علمی در مجمع مندلیف قرائت کرد. فیزیک جدید. نظریه الکترومغناطیس. اصول نسبیت. کارهای اینشتاین و مین کوفسکی. وجود همزمان گذشته و آینده. اکنون ابدی. کتاب وان مانن درباره تجارب نهانگرایی. نمودار یک شکل چهار بعدی.

فصل دوازدهم ۱۸۱

تحلیل پدیده‌ها. چه چیزی مراتب مختلف پدیده‌ها را برای ما تعیین می‌کند؟ روشها و شکل‌های گذار پدیده‌های یک مرتبه به مرتبه دیگر. پدیده‌های حرکت. پدیده‌های حیات. پدیده‌های شعور. مسأله مهم درک ما از جهان. چه نوع پدیده‌هایی اصلی‌اند و پدیده‌های دیگر را به وجود می‌آورند؟ آیا حرکت می‌تواند در آغاز هر چیزی وجود داشته باشد؟ قوانین تبدیل انرژی. تبدیل ساده و آزادسازی انرژی نهفته. نیروهای آزادکننده گوناگون انواع مختلف پدیده‌ها. نیروی انرژی مکانیکی، نیروی یک یاخته زنده و نیروی یک فکر. پدیده‌ها و ذرات معقول در جهان ما.

فصل سیزدهم ۱۹۰

جنبه آشکار و نهفته حیات. تحصل‌گرایی به مثابه بررسی پدیده‌ای حیات. چه چیزی «دو بعدی بودن» فلسفه تحصلی را تشکیل می‌دهد؟ رویارویی با هر چیزی که بر روی یک سطح مستوی به صورت توالی فیزیکی واحد است. نهرهای جاری در زیرزمین. از بررسی حیات به عنوان یک پدیده چه چیزی می‌توان دریافت. جهان مصنوعی علم. عدم وجود پدیده‌های کامل و منفرد در عالم واقع. معنای جدیدی از جهان.

فصل چهاردهم ۲۰۷

صدای سنگها. دیوار کلیسا و دیوار زندان. دکل کشتی و چوبه دار. سایه جلاد و سایه قدیس. روح جلاد و روح قدیس. ترکیبات متفاوت پدیده‌هایی که در مکان عالی‌تری می‌شناسیم. همبستگی پدیده‌هایی که به ظاهر جدا می‌آیند و تفاوت میان پدیده‌های ظاهراً مشابه. چگونه باید به جهان ذوات معقول نزدیک شویم؟ درک امور در خارج از مقولات زمان و مکان. واقعیت متعدد «اشکال سخن» درک نهانگرایانه انرژی. نامه یک نهانگرای هندو. هنر به مثابه شناخت جهان ذوات معقول. آنچه می‌بینیم و آنچه نمی‌بینیم. مفاوضه افلاطون درباره مغازه.

فصل پانزدهم ۲۲۰

امور غیبی و عشق. عشق و مرگ. نگرشهای متفاوت به مسائل مرگ و مسائل عشق. درک ما از عشق فاقد چه چیزی است؟ عشق به منزله امری معمولی و پدیده‌ای روانی. امکان درک مذهبی عشق. نیروی آفرینندگی عشق. نفی عشق. گریز از عشق. عشق و عرفان. «معجزات» عشق. نیچه و ادوارد کارینتر درباره عشق چه می‌گویند؟

فصل شانزدهم ۲۳۱

جنبه پدیده‌ای و معقول انسان. «انسان مخاتفه». جنبه درونی انسان را

مقدمه

ارغنون سوم^۱، نخستین اثر از آثار بزرگ اوسپنسکی^۲ نخستین بار در سال ۱۹۱۲ در سن پترزبورگ به چاپ رسید و چهار سال بعد دومین چاپ تجدیدنظر شده آن در پتروگراد انتشار یافت. قبل از انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه، وقتی نیکلاس بسارابوف^۳ به ایالات متحده مهاجرت کرد، نسخه‌ای از دومین چاپ را با خودش به آنجا برد و در سال ۱۹۲۰ با همکاری کلود براگلدن^۴ آن را ترجمه و در مؤسسه انتشارات می‌نس^۵ که به براگلدن تعلق داشت، به چاپ رساند. در آن زمان در ایالات متحده هیچ‌کس نمی‌دانست که آیا اوسپنسکی از جنگ جهانی اول، انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه و یا پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در اواخر آن سال جان سالم به در برده است یا نه. در واقع اوسپنسکی در سال ۱۹۱۶ تصمیم گرفته بود که روسیه را به

۱. نظریه‌های طرح شده در کتاب با نقدهای جدی مواجه است و متأسفانه گاه با آموزه‌های دینی ناسازگار است. اوسپنسکی با توجه به افکار و اندیشه‌های شخصی خود در این اثر باب‌های تازه‌یی را به روی پژوهشگران می‌گشاید ولی هرگز دعوی آن را ندارد که آنچه می‌گوید صحیح است و تنها همین است و غیر از این نیست و این از ویژگی‌های نگاه علمی است که هر اندیشه‌یی در حد و اندازه یک نظریه باقی می‌ماند و در ضمن هر نظریه‌یی ابطال‌پذیر است. هر نظریه‌یی منتظر می‌ماند تا پژوهشگر دیگری گام پیش نهاده با آوردن مدارک و مستندات قابل وثوق نظریه پیشین را تایید یا رد و نفی کند، و همین رویکرد علمی است که راه را برای رشد ذهنی می‌گشاید.

2. Ouspensky

3. Nicholas Bessaraboff

4. Claude Bragdom

5. Manas Press

مقصد یک کشور بیطرف ترک بگوید؛ اما به جای این کار به جنوب سفر کرد و مدتی نزد گورجیف^۱ ماند. در سال ۱۹۲۰ اوسپنسکی از طریق یکاترینودار و رستوف واقع بر ساحل دُن عازم اودسا شد و از آنجا به استانبول رفت. در آنجا اطلاع یافت که ارغنون سوم را بسارابوف و براگدن به انگلیسی ترجمه و منتشر کرده‌اند. او پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول در پاییز ۱۹۱۴ در راه بازگشت خود به روسیه از طریق هندوستان و سیلان با کاروان سیاحتی بین کشورهای به سفر ادامه داد و با این کاروان ابتدا به لندن رفت و در آنجا برای انتشار کتابهای خود پس از پایان جنگ قرار و مدارهایی گذاشت. اما شش سال بعد، که مطلع شد ارغنون سوم قبلاً در ایالات متحده ترجمه و منتشر شده است، وضع را پذیرفت و برای چاپ دوم آن، که در سال ۱۹۲۲ به وسیله مؤسسه آلفرد ناپف^۲ انتشار یافت، مقدمه‌ای نوشت.

در اوت ۱۹۲۱ اوسپنسکی به لندن رفت و تا بیست سال بعد در آنجا با عده‌ای از شاگردان خود در ترجمه انگلیسی کتابهای طرح جدید عالم^۳، بخشهایی از یک آموزش ناشناخته^۴ عنوان دیگر آن در جست‌وجوی اعجاز^۵، زندگی شگفت‌انگیز ایوان اسوکین^۶ و ارغنون سوم کار کرد: ترجمه ارغنون سوم از روی چاپ دوم روسی کتاب، به خانم ی. کادلوبوفسکی^۷ واگذار شد و نویسنده قسمت زیادی از ترجمه را تأیید کرد. اما کار ترجمه هنوز به پایان نرسیده بود که نویسنده در گذشت (سال ۱۹۴۷) و خانم کادلوبوفسکی، که قبلاً رهنمودهای دقیقی از نویسنده گرفته بود، بر اتمام کار همت گماشت. ترجمه جدید ابتدا در کیپ تاون^۸ آفریقای جنوبی به وسیله فیرفکس هال^۹ و

-
- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| 1. Gurdijeff | 2. Alfred A. Knoph Inc. |
| 3. A New Model of the Universe | |
| 4. Fragments of an Unknown Teaching | |
| 5. In Search of the Miraculous | 6. Strange Life of Ivan Osokim |
| 7. E. Kadloubovsky | 8. Cape Town |
| 9. Fairfax Hall | |

در چاپخانه خصوصی وی موسوم به انتشارات استارتن^۱ فقط در بیست و یک نسخه با چاپ سنگی آماده شد. بعدها در سال ۱۹۶۱، به همت شاگردان علاقه‌مند به افکار اوسپنسکی، متن خلاصه شده‌ای از آن حروفچینی دستی شد و اریک گیل^۲ آن را با حروف ده که مخصوص روزنامه‌ها می‌باشد، به چاپ رساند. نه این چاپ یکصد نسخه‌ای و نه چاپ پیشین هیچ کدام برای فروشی عرضه نشدند.

در سال ۱۹۷۸ اقبال روزافزونی که به کار اوسپنسکی وجود داشت با تدوین مجموعه یادبود پ.د. اوسپنسکی در «بخش آرشیو و نسخ خطی کتابخانه دانشگاه ییل» به ظهور رسید و از این رو چنین احساس شد که برای عرضه ترجمه تجدید نظر شده کاملی از این اثر به جامعه فرصت مناسبی فرا رسیده است.

1. Stourtom Press

2. Eric Gill

فصل اول

چه چیزهایی را می‌شناسیم و چه چیزهایی را نمی‌شناسیم؟ یافته‌های معلوم و مجهول ما، کمیات مجهولی که به جای کمیات معلوم پذیرفته‌ایم. ماده و حرکت. فلسفه تحصیلی به کجا رسیده است؟ این همانی کمیات مجهول $x = y$ و $y = x$ آنچه واقعاً می‌شناسیم چیست؟ وجود شعور در ما و در جهان خارج از ما. ثنوی مذهبی یا وحدت‌گرایی؟ شناخت ذهنی و عینی. علل احساس‌ها در کجا نهفته‌اند؟ نظام کانت. زمان و مکان. مشاهده ماخ. آنچه فیزیکدان در واقع با آن کار می‌کند.

تمیز حق ز باطل را بیاموز
آوای، سکوت ه.پ.ب.^۱

شناخت آنچه می‌شناسیم و آنچه نمی‌شناسیم دشوارترین کارهاست. از این رو، اگر بخواهیم چیزی را بشناسیم قبل از هر چیز باید تعیین کنیم که چه چیزهایی را فعلاً می‌شناسیم و چه چیزهایی را می‌خواهیم بشناسیم. در مورد شناختمان از جهان و از خودمان اگر امکان داشت که هیچ چیز را

1. Helema P. Blavatsky

به عنوان یافته^۱ تلقی نکنیم و هر چیزی را به منزله تعریف و دلیل مورد نیاز بپذیریم، وضع برایمان کمال مطلوب می شد. به عبارت دیگر، از همه بهتر این می بود که می پذیرفتیم هیچ چیزی را نمی شناسیم و این را نقطه شروع کار خود قرار می دادیم.

اما افسوس که ایجاد چنین وضع کمال مطلوبی امکان پذیر نیست. باید چیزی را مبنا قرار دهیم و آن را به عنوان معلوم بپذیریم؛ در غیر این صورت همواره ناگزیر خواهیم بود که مجهولی را به مدد مجهولی دیگر تعریف کنیم. از سوی دیگر، باید مواظب باشیم چیزهایی را که اکنون کاملاً مجهول و صرفاً پیش فرض مطلوب هستند به عنوان چیزهایی معلوم - بدیهیات - نپذیریم. باید دقت کنیم تا خود را در وضع فلسفه تحصلی قرن نوزدهم قرار ندهیم. مبنای این فلسفه مدت مدیدی بر بازشناسی وجود ماده (ماده گرایی) و بعدها بر بازشناسی انرژی یعنی نیرو یا حرکت (انرژیستیک)^۲ استوار بود. هرچند در واقع ماده و حرکت همواره به صورت کمیاب مجهول X و Y باقی بودند و همیشه یکی از آن دو به وسیله دیگری تعریف می شد.

کاملاً واضح است که امکان ندارد امر مطلوب را به عنوان امر معلوم بپذیرفت و کاملاً واضح است که نمی توانیم مجهولی را با مجهولی دیگر تعریف کنیم؟ زیرا نتیجه جز اینهمانی دو مجهول چیز دیگری نخواهد بود، یعنی $Y = X$ و $Y = X$. این اینهمانی کمیات مجهول دقیقاً همان نتیجه نهایی را بیان می کند که فلسفه تحصلی بدان رسیده بود: ماده چیزی است که دگرگونیهایی به نام حرکت در آن رخ می دهد: و حرکت همان دگرگونیهایی است که در ماده رخ می دهد.

پس آنچه می شناسیم چیست؟

۱. (تصورات معلوم / دانسته ها / مفروضات) data

۲. energetics (۱) شاخه ای از علم مکانیک که عمدتاً درباره انرژی و دگرگونیهای آن بحث می کند؛ (۲) روابط کلی انرژی و دگرگونیهای یک دستگاه (به صورت واکنش شیمیایی یا یک جامعه کوچک به لحاظ بوم شناسی) مثلاً انرژیستیک انقباض عضلانی.

ما، از همان نخستین مرحله شناخت، متوجه می‌شویم که انسان با دو واقعیت آشکار رو به روست: وجود جهان که در آن می‌زید و وجود شعور در خودش. هیچ کدام از این دو را نمی‌توان اثبات یا رد کرد؛ زیرا این دو برای انسان واقعیت دارند. می‌توان درباره نسبت متقابل این دو واقعیت اندیشید. می‌توان کوشید تا به یک واقعیت تقلیل یابند؛ یعنی جهان روانی یا درونی را جزء یا عملکرد یا بازتابی از جهان بیرونی دانست، یا جهان بیرونی را جزء یا عملکرد یا بازتابی از جهان درونی به شمار آورد. این، اما به معنای گریز از واقعیت است و چنین مفاهیمی برای نگرشی عادی و غیر ذهنی از جهان و انسان بدیهی^۱ نخواهند بود. بلکه، برعکس، تنها واقعیتی که همچنان بدیهی باقی می‌ماند تقابل حیات درونی ما و جهان خارجی است.

بعداً به این قضیه بنیادی خواهیم پرداخت. اما، عجالتاً دلیلی وجود ندارد که واقعیت آشکار وجود خود ما - یعنی وجود حیات درونی مان - و وجود جهان خارجی را که در آن زندگی می‌کنیم نادیده انگاریم. پس، این دو را باید به عنوان یافته بپذیریم.

این، اما تمام آن چیزی است که حق داریم به عنوان یافته بپذیریم. برای پذیرفتن وجود سایر چیزها به دلیل و تعریف مبتنی بر این دو یافته، که هم‌اینک واجد آنیم، نیاز داریم.

مکان با امتدادش؛ زمان با تصورات قبل، اکنون و بعد؛ کمیت، جرم مادیت؛ عدد، تساوی عدم تساوی؛ اینهمانی و این نه آنی؛ علت و معلول؛ اثر، اتم‌ها، الکترون‌ها، انرژی، حیات و مرگ - همه آنچه که مبنای معلومات عادی خود می‌دانیم - همه اینها کمیت‌های مجهول‌اند.

نتیجه مستقیم این دو امر بدیهی بنیادی - وجود حیاتی در ما یعنی احساس‌ها^۲، تصورات، مفاهیم، اندیشه، احساس، امیال و مانند اینها و وجود

1. Self_evident

۲. materiality: «ماده بودن» و نه «ماده‌گرایی»

۳. در این ترجمه، «احساس‌ها» در مقابل sensations به کار برده شده و «احساسات» برای

جهان خارج از ما - تقسیم دانسته‌های مان به ذهنی و عینی، تقسیمی است که برای ادراک عادی ما کاملاً روشن است.

«جهان ذهنی» را مستقیماً درک می‌کنیم؛ یعنی در ماست و با آن یکی هستیم. اما «جهان عینی» را به مثابه وجودی خارج از خودمان، به همان صورتی که از ما جداست برای خود مجسم می‌کنیم و آن را دقیقاً یا تقریباً به صورتی که می‌بینیم در نظر می‌گیریم. ما و آن با هم یکی نیستیم. چنین می‌انگاریم که اگر چشمان خود را هم ببندیم، جهان عینی همچنان وجود خواهد داشت، درست به همان‌گونه که آن را می‌دیدیم و هرگاه قرار باشد زندگی درونی ما، یعنی جهان ذهنی ما، نابود شود جهان عینی نیز مانند وقتی که ما با دنیای ذهنی خود، در آن نبودیم همچنان ادامه خواهد یافت.

نسبت ما با جهان عینی از این واقعیت به واضح‌ترین وجه بیان می‌شود که بگوییم آن را به همان صورتی که در زمان و در مکان وجود دارد درک می‌کنیم و بدون این شرایط نمی‌توانیم آن را درک یا تصور کنیم. معمولاً می‌گوییم که جهان عینی شامل اشیاء و پدیده‌ها یعنی چیزها و دگرگونیهای عارض بر چیزهاست. برای ما پدیده در زمان و شیء در مکان وجود دارد.

اما، این‌گونه تقسیم جهان به ذهنی و عینی ما را قانع نمی‌سازد. با استدلال می‌توانیم اثبات کنیم که، در واقع، فقط بر احساسها و تصورات و مفاهیم ذهنی خودمان واقف هستیم و جهان عینی را با فرافکندن علل پیش‌انگاشته احساسهایمان در خارج درک می‌کنیم.

به علاوه، درمی‌یابیم که شناخت ما از هر دو جهان ذهنی و عینی ممکن است حق یا باطل، درست یا نادرست باشد.

ملاک تعیین درستی یا نادرستی شناخت ما از جهان ذهنی صورت نسبت یک احساس با احساسی دیگر و نیرو و ویژگی خود آن احساس است. به عبارت دیگر، درستی یک احساس از روی مقایسه آن با احساس دیگری ک

در باره آن مطمئن تر هستیم، یا به وسیله شدت و کشش احساسی مفروض اثبات می شود.

ملاک تعیین درستی یا نادرستی شناختمان از جهان عینی دقیقاً به همین گونه است. اما چنین می انگاریم که اشیاء و پدیده های جهان عینی را از طریق مقایسه آنها با یکدیگر تعریف می کنیم و می پنداریم که قوانین وجود آنها را، جدای از خودمان و شناختی از خودمان، هیچ چیز نمی دانیم و برای تعیین درستی یا نادرستی شناخت خود از جهان عینی، جدا از احساسهایمان، هیچ وسیله ای نداریم.

از زمانهای بسیار قدیم تاکنون، مسأله رابطه ما با علل حقیقی احساسها موضوع اصلی پژوهشهای فلسفی بوده است. همیشه عده ای از متفکران یافتن راه حلی برای این مسأله و پاسخهایی برای آن را لازم دانسته اند. این پاسخها متناوباً میان دو قطب، میان رد کامل خود علل و این ادعا که علل احساسها در خود ما نهفته اند و نه در هیچ چیز خارجی، در تغییر بودند و همچنین میان اقوالی در تغییر بودند، حاکی از اینکه این علل را تصدیق می کنیم و می دانیم در پدیده های جهان خارج نهفته اند و دقیقاً همین پدیده ها علل احساسها را تشکیل می دهند و علت خود پدیده های قابل مشاهده در حرکت «اتمها» و ارتعاشات «اتر» نهفته است. تصور می شد تنها دلیل اینکه چرا نمی توانیم این «حرکتها» و «ارتعاشات» را مشاهده کنیم این است که فاقد افزارهای نیرومند کافی هستیم و وقتی این گونه افزارها فراهم شوند، خواهیم توانست حرکت اتمها را با همان وضوحی ببینیم که اکنون به واسطه تلسکوپ های پر قدرت ستارگان بسیار دور دست را، ستارگانی که تا چندی پیش هرگز تصور وجود آنها نمی رفت، مشاهده می کنیم.

در شناخت^۱ معاصر، نظام کانت در طرح مسأله علل احساسها مقام مهمی دارد. این نظام با هیچ یک از این نگرشهای افراطی وجه اشتراکی ندارد بلکه

1. Knowledge

جایی در حدّ وسط آنها به خود اختصاص داده است. کانت معتقد بود علل احساسهای ما را باید در جهان خارج جست و جو کرد؛ اما ما قادر نیستیم، و هرگز قادر نخواهیم بود، این علل را با وسایل حسی^۱، یعنی با وسایل مخصوص خودمان برای درک پدیده‌ها، دریابیم.

کانت به این امر معتقد بود که آنچه با حواس درک شود، در زمان و مکان درک می‌شود و خارج از زمان و مکان هیچ چیزی را نمی‌توانیم از طریق حواس درک کنیم. زمان و مکان شرایط لازم ادراک حسی (یعنی ادراک به وسیله اندامهای حسی) هستند. اما، مهم‌تر از همه، او به این امر معتقد بود که امتداد در مکان و وجود در زمان از خواص^۲ اشیاء - ذاتی آنها نیستند، بلکه صرفاً از خواص ادراک حسی ما هستند. این بدان معنی است که اشیاء در واقع، قطع نظر از ادراک حسی ما از آنها، مستقل از زمان و مکان وجود دارند، اما ما هرگز نمی‌توانیم آنها را خارج از زمان و مکان حس کنیم و همین امر درک اشیاء و پدیده‌ها از طریق حواس، حضور شرایط زمان و مکان را برای آنها اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، زیرا تصور^۳ ما از امور بدین صورت است.

بدین‌سان، با تعیین بخشیدن به هر چیزی که ما از طریق حواس خود بر حسب مکان و زمان می‌شناسیم، این را نیز درمی‌یابیم که این دو تنها صور ادراک ما، مقولاتی از عقل ما و منشوری هستند که از طریق آن به جهان می‌نگریم. به عبارت دیگر، مکان و زمان از خواص جهان نیستند بلکه صرفاً از خواص ادراک ما از جهان از طریق اندامهای حسی‌اند. در نتیجه، جهان جدا از درک ما از آن، نه در مکان امتدادی دارد و نه در زمان وجودی. این ما هستیم که، در موقع احساس و ادراک آن، این خواص را به آن نسبت می‌دهیم.

1. Sensory means
3. representation

2. Properties

تصورات مکان و زمان در ذهن ما در موقع برخورد آن با جهان خارج از طریق اندامهای حسی پدید می‌آیند و قطع نظر از برخورد ما با آن در جهان خارج وجود ندارند.

مکان و زمان مقولات عقل ما یعنی خواصی هستند که به جهان نسبت می‌دهیم. آنها فقط علایم و نشانه‌هایی‌اند که خودمان ساخته‌ایم؛ چون بدون آنها نمی‌توانیم تصویری از جهان خارج داشته باشیم. نمودارهایی‌اند که بدان وسیله جهان را برای خودمان ترسیم می‌کنیم. با فرا فکندن علل احساسهایمان در خارج، این علل را به تدریج در مکان می‌سازیم و واقعیت متداولی را به صورت یک رشته آفات متوالی زمان به تصور در می‌آوریم. به این کار نیاز داریم چون چیزی که امتدادی در مکان نداشته باشد، جای معینی در مکان اشغال نکند و در طول معینی از زمان وجود نداشته باشد برای ما به هیچ‌وجه وجود ندارد. این بدان معنی است که شی‌ای که بدون مکان، نامستقر در مکان باشد و در مقوله مکان نباشد از هیچ جهت با شیء دیگر تفاوت نخواهد داشت؛ به همین‌گونه، تمام پدیده‌هایی که بدون زمان در نظر گرفته شوند، یعنی در محدوده زمان قرار نگیرند و در هیچ یک از مقاطع قبل، اکنون و بعد متصور نشوند برای ما به طور همزمان و آمیخته با یکدیگر، به همان صورتی که هستند واقع می‌شوند و عقل ضعیف ما از صراحت بخشیدن به تنوع بی‌نهایت یک آن^۱ ناتوان خواهد بود.

پس، شعور ما گروه‌های جداگانه ارتسامات ذهنی پراکنده را از یکدیگر جدا می‌کند و ما از اشیایی که با ارتسامات انطباق دارند، در مکان و زمان، تصویرسازی می‌کنیم.

ما ناگزیریم امور را به طریقی تقسیم‌بندی کنیم و تقسیم‌بندی آنها برحسب مقولات مکان و زمان از این روست.

اما باید به خاطر داشته باشیم که این تقسیم‌بندیها فقط در ما، در ادراک ما

1. one moment

از اشیاء و نه در خود اشیاء وجود دارند. ما نباید فراموش کنیم که نه نسبت متقابل حقیقی اشیاء و نه اشیاء واقعی هیچ یک را نمی‌شناسیم. تمام آنچه می‌شناسیم اشباح آنها، سایه‌های آنهاست و نمی‌دانیم میان آنها واقعاً چه نسبتی وجود دارد. در عین حال، با یقین کامل می‌دانیم که تقسیم‌بندی ما از اشیاء برحسب زمان و مکان با تقسیم اشیاء فی‌نفسه در صورتی که آنها را مستقل از ادراک خودمان از آنها در نظر بگیریم، به هیچ وجه انطباق ندارد و همچنین با یقین کامل می‌دانیم که اگر میان اشیاء فی‌نفسه نوعی تقسیم‌بندی وجود داشته باشد، به هیچ صورتی نمی‌تواند تقسیم‌بندی برحسب زمان و مکان، به مفهومی که ما معمولاً از این واژه‌ها داریم، باشد؛ زیرا چنین تقسیم‌بندی‌ای لازمه اشیاء نیست بلکه فقط لازمه ادراک ما از اشیاء است که از طریق اندامهای حسی حاصل می‌شود. به علاوه، نمی‌دانیم که آیا امکان دارد آن تقسیماتی که ما می‌فهمیم، یعنی تقسیم بر حسب مکان و زمان را وقتی که اشیاء نه از دیدگاه بشری و نه با چشمان بشری نگریسته نمی‌شوند، تمیز داد. به عبارت دیگر، آیا برای ارگان‌یسی که طور دیگری ساخته شده، جهان ما تصویر کاملاً متفاوتی عرضه نخواهد کرد؟

ما نمی‌توانیم اشیاء را خارج از مقولات مکان و زمان مجسم کنیم، بلکه همواره آنها را خارج از زمان و مکان در اندیشه می‌آوریم.

وقتی می‌گوییم «این میز»، میز را برای خود در زمان و مکان مجسم می‌کنیم. اما وقتی می‌گوییم چیزی ساخته شده از چوب»، بی‌آنکه شیء معینی را در نظر داشته باشیم از آن به طور کلی سخن می‌گوییم و این گفته ما را به همه اشیاء ساخته شده از چوب در همه جهان و در تمام اعصار دلالت می‌کند. شخصی مفروض ممکن است تصور کند درباره نوعی شیء بزرگ چوبین که از همه اشیاء چوبین موجود در همه جا تشکیل شده و از اتم‌های آن، به همان صورتی که هستند، حرف می‌زنیم.

هرچند تبیین کاملاً روشنی در این باره برای خود ذکر نمی‌کنیم به طور کلی در زمان و مکان فقط از طریق تصورات است که می‌اندیشیم؛ اما وقتی به

مفاهیم می‌اندیشیم در این موقع فکرمان متوجه خارج از زمان و مکان است. کانت نظریه خود را «ایده‌آلیسم انتقادی» نامید تا آن را از ایده‌آلیسم جزمی برکلی^۱ متمایز سازد.

بنابر ایده‌آلیسم جزمی، تمامی عالم، همه اشیا یعنی علل حقیقی احساسها جز در شناسایی ما در جای دیگری وجود ندارند و فقط تا آنجا وجود دارند که ما آنها را می‌شناسیم کل جهان بدان‌گونه که ما تصور می‌کنیم صرفاً فکرتی^۲ از خود ماست.

ایده‌آلیسم کانت وجود جهان علل خارج از ما را تصدیق می‌کند؛ اما می‌گوید ما نمی‌توانیم این جهان را از طریق ادراک حسی دریابیم و به طور کلی هر چیزی را که مشاهده می‌کنیم آفریده خود ماست، «محصول فاعل مُدرک» است.

بدین‌سان، بنابر نظر کانت، هر چیزی که در اشیا می‌یابیم خودمان در آنها گذاشته‌ایم. ما نمی‌دانیم جهان بدون وجود خود ما چه شکلی دارد. به علاوه، مفهوم ما از اشیا با اشیا آنچنانکه در نفس‌الامر هستند، جدا از ما، هیچ‌وجه اشتراکی ندارد و مهم‌تر از همه، جهل ما نسبت به اشیا فی‌نفسه نتیجه شناخت ناقص ما نیست بلکه نتیجه این امر است که ما از داشتن شناخت صحیح از طریق ادراک حسی نسبت به جهان کلاً ناتوانیم. به عبارت دیگر، درست نیست بگوییم آنچه تاکنون دانسته‌ایم، اندک است، اما بعداً بیشتر خواهیم دانست و سرانجام به شناخت درستی از جهان خواهیم رسید؛ این گفته نادرستی است زیرا شناخت تجربی ما تصور مبهمی از جهان واقعی نیست بلکه تصور بسیار روشنی از یک جهان کاملاً غیر واقعی است که در لحظه مواجهه با جهان علل حقیقی حاصل می‌شود و ما نمی‌توانیم به آن

۱. George Berkely: فیلسوف و کشیش ایرلندی (۱۷۵۳ - ۱۶۸۵) معتقد به ایده‌آلیسم ذهنی بود و می‌گفت تمام اعراض فقط در ذهن ما وجود دارند. ماده به صورت مستقل از ادراک آن وجود ندارد. م.

دست یابیم زیرا در جهان «مادی» غیر واقعی راه خود را گم کرده‌ایم. بدین سان، بسط شناخت عینی ما را به شناخت اشیاء فی‌نفسه یا به شناخت علل حقیقی نزدیک‌تر نمی‌سازد. کانت در نقد خرد ناب می‌گوید:

نه هر چیزی که در مکان به شهود در می‌آید شیء فی‌نفسه است و نه مکان صورتی است که همچون یک خاصیت به اشیاء متعلق است؛ بلکه اعیان در ذات خود برای ما کاملاً ناشناخته‌اند و آنچه را اعیان خارجی می‌نامیم چیزی جز تمثلات صرف حساسیت ما که مکان صورت آن است نیست؛ اما همبسته واقعی آن، شیء فی‌نفسه را نمی‌توان از طریق این تمثلات شناخت و هرگز هم نمی‌توان آن را شناخت و تحقیق تجربی هم هرگز در این باره نمی‌توان کرد. اشیائی که ما شهود می‌کنیم نه فی‌نفسه با تمثلات ما از آنها در شهود کسانی‌اند و نه نسبت‌های آنها فی‌نفسه به آن صورتی که بر ما ظاهر می‌شوند، قوام یافته‌اند و هرگاه فاعل شناسا یا حتی فقط تقوم ذهنی حواسمان را به طور کلی از بین ببریم در آن صورت نه فقط ماهیت و روابط اعیان در مکان و زمان بلکه حتی خود مکان و زمان نیز ناپدید می‌شوند.

اینکه ماهیت اعیان اگر اشیاء فی‌نفسه اعتبار شوند، چه ممکن است باشد، بدون توجه به تحقیق قوه حساسیت‌مان برای ما کاملاً نامعلوم است. ما چیزی بیش از شیوه خود برای ادراک آنها نمی‌دانیم. به فرض آنکه شهود تجربی [ادراک حسی] خود را به حداکثر وضوح برسانیم در آن صورت هم حتی یک گام به شناخت تقوم اعیان، به مثابه اشیاء فی‌نفسه، نزدیک‌تر نخواهیم شد.

پس بگوییم که تمامی قوه حساسیت ما چیزی جز تمثیل مغشوش چیزهایی که منحصرأ دربرگیرنده متعلقات خود به عنوان اشیاء فی‌نفسه هستند نیست. و این امر تحت مجموعه‌ای از نشانه‌های ویژه

و تمثالات جزئی قرار دارد که شعور ما قادر به تشخیص آن نیست، این گفته ما تحریف مفهوم قوه حساسیت و پدیده پردازی^۱ است و از این جهت اصول کلی ما را بوج و بیفایده می گرداند. تفاوت میان تمثیل مغشوش و روشن صرفاً منطقی است و ربطی به محتوا ندارد.

قضایای کانت هنوز هم به همان صورتی که او آنها را برای ما گذاشت، باقی مانده اند. با وجود کثرت نظامهای فلسفی جدید که طی قرن نوزدهم پدید آمدند و با وجود فیلسوفان بسیاری که به خصوص به تفسیر و تأویل نوشته های کانت علاقه داشتند، قضایای اصلی او همچنان کاملاً بسط نیافته مانده اند؛ عمدتاً به این دلیل که بیشتر اشخاص نمی دانند چگونه کانت را مطالعه کنند؛ در نتیجه با متمرکز ساختن توجه خود بر مطالب غیر مهم و فرعی از مطالعه مطالب مهم و اصلی باز می مانند.

با این حال، واقعیت این است که کانت فقط سؤالی مطرح ساخته، مسأله ای در برابر جهانیان قرار داده که باید حل شود بی آنکه راه حل آن را ارائه دهد.

این واقعیت به هنگام بحث درباره کانت معمولاً نادیده گرفته می شود. کانت معما را مطرح ساخت اما هیچ راه حلی برای آن به دست نداد. و تا امروز قضایای کانت را همچنان تکرار می کنیم و ضمن آنکه آنها را بی چون و چرا می دانیم، تنها تصور بسیار مبهمی از آنچه معنی می دهند داریم. و این قضایا به دیگر حوزه های شناخت ما ارتباطی نمی یابند. تمامی علم تحصیلی ما - فیزیک، شیمی و زیست شناسی - بر فرضیه های مغایر با قضایای کانت استوار است.

ما نمی دانیم که خاصیت مکان یعنی امتداد را خودمان به چه طریقی به جهان اسناد می دهیم؛ و نمی دانیم جهان - زمین، دریا، درختان و افراد بشر -